

مرحوم ملا آقا جان زنجان کیست؟

مرحوم حاج ملا آقا جان در سال 1252 شمسی در روستای «آق کند» از توابع زنجان متولد شد و در سال 1335 در شهر زنجان وفات یافته است .



مرحوم حاج ملا آقا جان در سال 1252 شمسی در روستای «آق کند»؛ از توابع زنجان متولد شد و در سال 1335 در شهر زنجان وفات یافته است .
 دوران تحصیلات علوم دینی را در زنجان مدرسه «سید»؛ در محضر علمای بزرگ مانند آیه الله فیاض دیزجی که از مراجع تقلید بوده و آقای آخوند ملا قربانعلی و سائر علمای بزرگ به پایان رسانده و انصافاً از فقه و اصول و علوم فلسفه و عرفان و علوم غریبه اطلاع کافی داشت .
 شاید به دلیل شیوه خاص زندگی ایشان ، اطلاعات جامعی از مراحل مختلف تحصیل و تهذیب ایشان موجود نباشد ، اما همین مقداری هم که باقی است از عمق اخلاص و ارادت ایشان به اهل بیت - علیهم السلام- حکایت می کند .
 حکایات زیادی از شیفتگی و ارادت ایشان به اهل بیت در منابع مختلف نقل شده است از جمله به نقل بزرگانی چون آیت الله محمد جواد انصاری همدانی و جناب شیخ جعفر مجتهدی که شرح حالشان پیشتر از نظرتان گذشت ، دیدار با جناب حاج ملا آقا جان برای آنان از نقاط مهم و تاثیر گذار زندگی بوده است .
 توسل مثال زدنی ایشان به اهل بیت - علیهم السلام- از جمله ویژگی های بارز و شاخص ایشان است که در جای جای این سطور ملاحظه میشود .
 جمعی از علمای بزرگ معاصر ایشان مانند آیه الله مصطفوی ، علامه طباطبائی و آقای حاج شیخ موسی زنجان به علم و دانش وی اعتراف نموده و ایشان را از نوابغ عصر خود دانسته اند .
 حکایاتی که در ذیل از ایشان مطالعه خواهید فرمود ، از زبان و قلم یکی از آخرین شاگردان ایشان ، سید حسن ابطحی نقل شده است .
 اگر چه این سطور به هیچ رو نمی تواند این انسان وارسته معرفی نمایند ، اما حداقل ادای دین و احترامی است ، نسبت به دوستان و ارادتمندان اهل بیت - علیهم السلام- که خداوند همه ما را از آن جمله قرار دهد .

انسان واقعی

یک روز از او سؤال شد :

شما از علم کیمیا و علوم غریبه هم اطلاع دارید؟

دیدم با یک نگاه تأسف آوری گفت:

اگر انسان برای این گونه از امور خلق شده بود، خیلی کم بود، انسان بیشتر از این ارزش دارد که حتی درباره این گونه از مطالب فکر کند.
 اگر انسان، انسان بشود همه این علوم و فضائل خود به خود به سراغش می آید و او به آنها اعتنائی نمی کند.

مرشد واقعی

از ایشان نقل شده که مکرر توضیح می داد و سفارش می کرد و می گفت:

از هرگونه بت پرستی و قطب پرستی و عقب مرشدهائی رفتن که از جانب خود به آن سمت رسیده اند دوری کنید.

ائمه معصومین ما (علیهم السلام) زنده اند، خودشان واسطه بین خدا و خلق اند، آنها دیگر واسطه نمی خواهند؛ زیرا هر قطب و مرشدی را که شما تصور کنید دور از خطا و اشتباه نیست، در حالی که ائمه اطهار (صلوات الله علیهم اجمعین)، اشتباه و خطا ندارند، آنها واسطه وحی اند، آنها واسطه فیض اند.

یکبار یکی از همراهان، وسط کلام ایشان می دود و گوید :

اگر این چنین است پس جمله :

«#171؛ هلاک من لیس له حکیم یرشده»؛ (هلاک است کسی که برای او حکیمی، مرد دشمنندی نباشد که او را ارشاد کند)

ایشان در پاسخ فرمودند:

اگر حدیث صحیحی باشد و از امام (علیه السلام) رسیده باشد، منظور خود امام بوده است؛ زیرا در آن زمانها مردم با بی اطلاعی کامل خودسرانه به برنامه های اسلامی عمل می کردند، حتی در آن زمان مرجع تقلید هم نداشتند، چون خود ائمه (علیهم السلام) بودند. و شاید هم در این روایت راهنمائیهای معمولی منظور باشد که البته در این صورت چنان که من الان با شما صحبت می کنم برای هر فردی مذکر و رفیق و استاد و مرشدی در راه رسیدن به کمالات لازم است اما اگر من گفتم: فلان عمل را با تأثیر نفس من انجام دهید که مؤثر خواهد بود غلط است. بیائید خود را به من بسپارید و با من بیعت کنید و من بر شما با آنکه معصوم نیستم و یا نائب معصوم نیستم ولایت داشته باشم غلط است.

بهره مندی از فیض حضرت علی (علیه السلام)

یکی از همراهان در جلسه ای به ایشان گفت:

شنیده ایم که روزی ملای رومی با شمس تبریزی در بیابانی می رفتند به شط آبی رسیدند شمس گفت: « یا علی؛ و از آب گذشت ولی ملای رومی در آب فرو رفت، شمس از او سؤال کرد: مگر تو چه گفتی؟ گفت: همان که تو گفتی.

شمس گفت: نه تو هنوز به آن مقام نرسیده ای که علی دستت را بگیرد، تو باید بگوئی « یا شمس؛ و من باید بگویم « یا علی؛.

ایشان از نقل این قصه ناراحت شد به دوست ما گفت:

من برای شما حدیث و روایت می خوانم، شما برای من قصه می گوئید.

از خصوصیات علی (علیه السلام) این بود، در زمان حیات دنیائیش که امام همه بود دربان و حاجب نداشت، حالا که از دنیا رفته و دستش بهتر باز است، واسطه لازم دارد؟!

آنها نه این را بگویند و نه در کلماتشان تصریح کنند که انسان به مقامی می رسد که مستقلا" از جلال و جمال الهی استفاده می کند و به وساطت انبیاء و ائمه (علیهم السلام) کاری ندارد.

خود در عرض پیامبر (صلی الله علیه و آله) واقع می شود و آنچنان که پیامبر و امام (علیهم السلام) در احکام و شریعت و طریقت و حقیقت و فیوضات ظاهری و معنوی از خدا استفاده می کنند، او هم استفاده می کند.

روش و سلیقه معنوی

روش حاج آقا جان این بود که تنها وسیله ای که انسان را سریعتر به مقاصد معنوی و ترقیات روحی می رساند توسل به خاندان عصمت (علیهم السلام) به معنی عام آن و تکمیل محبت و ولایت آنها در دل است.

او می گفت:

بعد از واجبات، بهتر از هر چیز، زیارت امامان و بلکه امامزاده ها و احترام به سادات و اظهار عشق و علاقه به آنها است.

شغل خودش روضه خوانی بود ولی نه به عنوان آنکه آن را به عنوان شغل مادی انتخاب کرده باشد، بلکه حتی اگر چند نفر در یک محل جمع می شدند او یک مقدار از فضائل اهل بیت (علیهم السلام) سخن می گفت و بعد روضه می خواند و اشکی می گرفت. هیچ کجا برای روضه خواندن، از کسی تقاضای پول نمی کرد مگر جائی که مصالح اهمی را در نظر گرفته بود.

اخلاص در مأموریت

آیت الله ابطحی نقل می کند ، یک روز ایشان در مشهد به من گفت:

در صحن نو مردی هست که اشتباهی دارد، بیا برویم اشتباه او را رفع کنیم. وقتی نزدیک یکی از حجرات فوقانی صحن رسیدیم، دیدم به طرف اتاق یکی از علمائی که من او را می شناختم رفت.

گفتم: این آقا از علمای محترم است.

گفت: اگر نبود که ما مأموریت برای رفع اشتباه او نمی داشتیم.

من گمان می کردم که حاج ملا آقا جان با او سابقه دارد و یکدیگر را می شناسند. دیدم وقتی به در اتاق رسید مرا وادار کرد که بر او مقدم شوم؛ (زیرا هیچگاه بر سادات مقدم نمی شد). طبعاً" ناشناس وارد اتاق شد، آن عالم به خاطر آنکه حاج ملا آقا جان لباس خوبی نداشت و اساساً" ظاهر جالبی از نظر لباس به خود نمی گرفت، زیاد او را مورد توجه قرار نداد و فقط به احوالپرسی از من اکتفا کرد و با یکی از علما و اهل منبر معروف مشهد که قبل از ما در اتاق نشسته بود، گرم صحبت بود.

حاج ملا آقا جان سرش را بلند کرد و گفت:

« مثل اینکه شما درباره فلان حدیث که در علائم ظهور وارد شده، تردید دارید و حال آنکه معنی حدیث این است و شرح آن این چنین است و مفصل مطالب را برای آن عالم شرح داد؛

من در چهره آن عالم نگاه می کردم اول اعتنائی نمی کرد ولی کم کم سرش را بالا آورد. یک مرتبه گفت: تو کی هستی؟ جانم به قربانت

از کجا مشکل مرا دانستی؟! و چه خوب این مشکلی که کسی از آن اطلاع نداشت حل کردی!
از جا بلند شد و حاج ملا آقا جان را در بغل گرفت، او را می بوسید و می گفت: از تو بوی بهشت را استشمام می کنم.

زیارت ائمه - ع

یکی از شاگردان مرحوم حاج ملا آقا جان نقل می کند :

در مسافرتی که با ایشان به زیارت ائمه عراق (علیهم السلام) مشرف شده بودم یک روز در نجف به من گفت:
بیا برویم بصره که در آنجا مسجدی است باید در آن دو رکعت نماز بخوانیم.

من چون در آن روز نمی دانستم بصره با نجف چقدر فاصله دارد، فکر می کردم بصره هم مانند کوفه است که نهایت یک فرسخ بیشتر فاصله ندارد، لذا گفتم: برویم.

با هم حرکت کردیم چند قدمی از شهر نجف بیشتر بیرون نرفته بودیم که وارد بصره شدیم در آنجا به مسجدی رفتیم و دو رکعت نماز خواندیم و بیرون آمدیم باز به همان ترتیب چند قدمی که از بصره بیرون آمدیم وارد نجف شدیم.

من بعدها که فهمیدم بصره با نجف فاصله زیادی دارد به بصره رفتم تا ببینم آن مسجد در بصره است و آیا آن شهری که دیده ام حقیقتاً بصره بوده است، یا خیر؟ با کمال تعجب دیدم بدون کم و زیاد و با جمیع خصوصیات، بصره همان بصره و مسجد هم همان مسجد است....

توصیه به میزبان

مرحوم حاج ملا آقا جان سفارش می کرد :

در زندگی طوری رفتار کن که میهمان، خودش بدون دعوت به منزلت بیاید.

هدایت اهل بیت - ع

یکی دیگر از شاگردان نقل می کند :

روزی در حرم حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) جمعی بودیم که در خدمت مرحوم حاج ملا آقا جان قصد داشتیم گوشه خلوتی را انتخاب کنیم و از محضر او استفاده نمائیم .

پس از تحقیق، حرم حضرت امامزاده طاهر که در گوشه صحن حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) است انتخاب نمودیم، او نشسته بود و ما هم دور او نشسته بودیم، برای ما از کلمات حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره کیفیت ترقیات روح و عقل سخن می گفت، من حالم منقلب شده بود سرم را روی زانویم گذاشته بودم و قطعاً به خواب نرفته بودم ولی در عین حال دیدم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) در کنار حرم ایستاده اند و آنچه حاج ملا آقا جان برای ما می گوید آن حضرت به او تلقین می فرماید.
وقتی سرم را برداشتم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را ندیدم ولی می دیدم که حاج ملا آقا جان به همان محلی که امام ایستاده بودند نگاه می کند و برای ما حرف می زند.

دوباره سرم را روی زانویم گذاشتم باز هم امام (علیه السلام) را دیدم که به حاج ملا آقا جان مطالب را تلقین می کنند و او همان کلمات را می گوید.

این موضوع چند مرتبه تکرار شد وقتی مجلس تمام شد و از حرم امامزاده بیرون رفتیم خواستم مشاهده خود را به حاج ملا آقا جان بگویم دیدم قبل از آنکه من حرف بزنم این شعر را خواند:

در پس آینه طوطی صفتم داشته است

آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

پاسخ به نیت قلبی

آیت الله ابطحی نقل می کند :

یک شب تابستان، روی بام منزل، من و شهید #171; هاشمی نژاد؛ و پدرم در خدمت ایشان نشسته بودیم و او درباره مطالب معنوی و ترقیات روحی با ما سخن می گفت.

ناگهان کلامش را قطع کرد و رو به آقای هاشمی نژاد کرد و گفت: فلان روایت در فلان کتاب است البته هم روایت را خواند و هم نام کتاب را برد ، ما از موضوع اطلاعی نداشتیم فکر می کردیم که با سابقه قبلی بوده ولی چون در آقای هاشمی نژاد تغییر حالی پیدا شد و گفت: حاج آقا شما از کجا می دانستید که من می خواهم این حدیث را سؤال کنم؟!
دانستیم که آن مرحوم از اراده و قلب آقای هاشمی نژاد خبر داده است.

مخالفت با کشیدن سیگار

ایشان هیچ وقت دوست نداشت در مجلسی که منبر می رود کسی سیگار بکشد. روزی در مجلس با عظمتی که در منزل مرحوم #171; آیه الله میلانی؛ در مشهد برقرار بود، از ایشان تقاضای منبر شد، ایشان به درخواست آیه الله میلانی منبر رفت.

در وسط منبر که تمام علما مبهوت سخنان علمی او بودند، ناگهان سخنش را قطع کرد و به گوشه ای نگاه کرد، معلوم شد یکی از علما سیگار می کشید که ایشان به او نگاه می کند. سپس گفت:

اگر انسان بتواند تمام حواسش را به جنبه های روحی بدهد بیشتر استفاده می کند.

پرهیز از غلو در مورد اهل بیت - ع

ایشان می گفت:

درباره ائمه اطهار (علیهم السلام) تنها اعتقاد به چهار چیزه بیشتر و نه کمتر غلو است.

171#&; یعنی نباید درباره ائمه اطهار (علیهم السلام) غلو کنیم، و منظور از غلو این است که معتقد به آنچه در آنها نیست (یعنی زیاده روی است و غلط است) و خود آنها آن را نهی کرده اند باشیم. و این غلو که نباید به آن معتقد بود در اعتقاد به چهار چیز درباره آنها است. »

اول آنکه: معتقد شویم یکی از آنها و یا روح آنها خدا است و خدای دیگری جز آنها وجود ندارد، این غلو است و غلط است.

دوم آنکه: معتقد باشیم که آنها را خدا خلق نکرده و همیشه بوده اند و اعتقاد به ازلی بودن آنها را داشته باشیم. این هم غلو است.

سوم آنکه: معتقد باشیم که خدا تمام کارها را به آنها واگذاشته و خود کناری نشسته است. این هم غلو است و معنی تفویض همین است و غلط است.

چهارم آنکه: مقام نبوت را به آنها نسبت دهیم و آنها را هم پیغمبرانی مانند خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) بدانیم. این هم غلو و غلط است.

از این چهار موضوع که بگذریم می توانیم آنچه از فضائل و مقامات کمالیه که عقلمان محال نداند و می پذیرد در حق آنها بگوئیم.

دست خدا!

روزی حاج ملا آقا جان عرق چهل گیاه را که شاید بدمزه ترین داروها باشد، می خورد و مثل کسی که عسل می خورد، لذت می برد. از او سؤال کردند:

این چه حالت است؟

فرمود: این چیزی است که خدای محبوبم خواسته ایجاد شود و به وسیله دستش آن را ایجاد کرده پس هر چه باشد لذت بخش و شیرین است.

او می گفت:

دست خدا به تصریح روایاتی که در تفسیر آیه: «ید الله فوق ایدیهم» آمده نور مقدس چهارده معصوم (علیهم السلام) است، یعنی همچنان که ما هر اظهار قدرتی را به وسیله دستمان انجام می دهیم، خدا هم هر کاری را تشریعا" و تکوینا" به وسیله این انوار مقدسه انجام می دهد.

زیارت امامزاده ها

او می گفت:

هر کجا امامزاده ای باشد ولو اصل و نسبش را ندانی و یا اصلا" کسی از سادات هم در آن مکان دفن نشده باشد، زیارت کن؛ زیرا آن محل به نام فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ساخته و معرفی شده است.

اساسا" ما روح امامزاده را زیارت می کنیم حال می خواهد بدنش آنجا دفن شده و از بین رفته باشد یا به کلی دفن نشده باشد چه فرقی می کند؟

آیت الله ابطحی نقل می کند:

من خودم با مرحوم حاج ملا آقا جان، حضرت امامزاده حمزه بن موسی بن جعفر (علیه السلام) را در شهر ری زیارت کردیم و تصادفا" در همان سفر به قم مشرف شدیم و باز مرقد مطهر این امامزاده را در خیابان چهارمردان قم که به همین نام معروف است زیارت نمودیم، وقتی از ایشان سؤال کردم که آیا حضرت حمزه بن موسی بن جعفر (علیه السلام) اینجا دفن است یا در شهر ری؟

فرمود:

چه فرقی می کند ما که نمی خواهیم جسد او را زیارت کنیم و از جسدش حاجت بخواهیم، بلکه منظور استمداد از روح مقدس آن بزرگوار است. که ممکن است در هر دو جا در یک زمان حاضر باشد.

حتی فرمود:

بعضی می گویند: حضرت حمزه بن موسی بن جعفر (علیه السلام) در کاشمر مدفون است، اگر برای من میسر می شد آنجا هم می رفتم و ایشان را در آنجا هم زیارت می کردم.

گریه نکردن روضه خوانها

آیت الله ابطحی نقل می کند:

ایشان می گفت:

اینکه اکثر روضه خوانها وقتی مصیبت می خوانند، گریه نمی کنند، حتی وقتی فرد دیگری هم روضه می خواند می بینیم آنها کمتر گریه می کنند، آیا می دانید علتش چیست؟

عرض کردم: نه بفرمائید استفاده کنم.

فرمود: علتش این است که آنها وقتی #171; مقتل؛ را مطالعه می کنند فقط برای آنکه آن را نقل کنند می خوانند. توجه به معنی و اصل مصیبت نمی کنند؛ در آن موقع اشک بر مصائب سیدالشهداء (علیه السلام) نمی ریزند. این حالت قساوت می آورد. لذا من خودم هر وقت مقتل را مطالعه می کنم به نکات زیر عمل می کنم و لذا آن قساوت را ندارم و می بینی که خودم در منبر بیشتر گریه می کنم و تو نیز به همین دستورات عمل کن. اول آنکه: در وقت مطالعه کتاب مقتل با وضو باش و آن را عبادتی تصور کن. دوم آنکه: خود را در محیطی که مقتل بیان می کند قرار بده و مصیبت را لمس و احساس کن. سوم آنکه: کوشش کن به هر نحوی که ممکن است اشک از دیدگانت بیرون بیاید که علاوه بر ثوابهای عظیمی که دارد مانع از قساوت هم خواهد شد.

ملاقات با اولیا خدا
یکی از علمای بزرگ از مرحوم حاج ملا آقا جان نقل می کند و می گوید:
ایشان رزی در تشییع شخصی شرکت کرده و بی تابی زیادی می کردند ، و از آنجا که به ظاهر شخص فوت شده را نمی شناخت باعث تعجب همگان گردید .
مرحوم حاج ملا آقا جان در این مورد به من فرمود:
در سفر کربلا وارد شهر کرمانشاه شدم، دستور رسید با آقائی ملاقات کنم، رفتم بازار، سراغ آن آقا را گرفتم، در بازار گفتند: آن آقا دیوانه است و قابل اعتنا نیست .
گفتم: شما آدرس ایشان را بدهید، آدرس را گرفته رفتم و پیدا کردم.
وقتی که وارد حجره محقرش شدم گفتم:
#171; سرزده داخل مشو، میکده حمام نیست؛

اجازه خواستم ، اجازه ورود داد و گفت: بایست. ایستادم. گفتم: من مأمورم به تو چهار چیز را بگویم:
1- طوری زندگی کن که کسی شما را نشناسد.
2- از این تاریخ دیگر اینجا نیائی.
3- سلام مرا به اولیائی که می شناسی برسان.
4 - بلند شو یکی از اصحاب امام زمان (علیه السلام) که فوت کرده تشییع می شود، در تشییع او شرکت کن.
از حجره بیرون آمدم و به سراغ تشییع رفتم، وقتی که به قبرستان رسیدم موقع دفن بود. به خاطر گفته آن ولی خدا که گفته بود: فوت شده از اصحاب امام زمان (علیه السلام) است گریه می کردم و از گریه من اولیاء میت تعجب می کردند.

تشریف به خدمت حضرت ولی عصر - عج

حاج آقای مظفری نقل می کنند :

روزی من از مرحوم حاج ملا آقا جان سؤال کردم که آیا شما در این تازگی

خدمت حضرت بقیه الله (روحی و ارواح العالمین له الفداء) رسیده اید؟

گفت: بله، چند روز قبل که خدمت آن حضرت رسیدم دیدم با روی بشاشی این جمله را می گویند:

#171; منم که شرق دو عالم و غرب دست من است؛

و به روی من تبسم می کنند.

من هم در جواب، در حالی که اشک شوق می ریختم و به پای مقدسش برای بوسه زدن می افتادم گفتم:

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز

چه شکر گویمت ای کار ساز بنده نواز

روضه سید الشهداء - علیه السلام-

مرحوم حاج ملا آقا جان می گفت:

روزی دیدم دو نفر پیرزن در مسجد کنار یکدیگر نشسته و با هم صحبت

می کنند یکی از آنها می گوید: پا و کمرم درد می کند. دومی با کمال اخلاص و جدی به او گفت: مگر تو روضه نمی روی؟

گفت: چراگاهی می روم.

گفت: خوب آسان است از اشک چشمت بگیر به محل درد بمال خوب می شود. مگر نمی دانی که شفای تمام دردها به دست خدا است و وقتی تو برای سید الشهداء حسین بن علی (علیه السلام) که ولی خدا است گریه کردی خدا تو را دوست خواهد داشت و هیچ وقت نمی خواهد که دوستش از درد بنالد.

عنایت اهل بیت -ع - ونهی از منکر

آقای سید محمد موسوی واعظ مکرر برای همه نقل کرده بود روزی در خدمت مرحوم حاج ملا آقا جان با آیت الله مصطفوی به امامزاده #171; داوود رفتیم شب رسیدیم و چون آقای مصطفوی و حاج ملا آقا جان خسته بودند استراحت کردند و من چون جوان بودم با توجه به پریشانی ام منقلب شدم و حالی پیدا کردم و در حرم امامزاده کنار قبر نشستم و گریه و زاری می نمودم و سه حاجت از آن حضرت خواستم .

وقتی به حجره ای که آنها در آنجا بودند رفتم حاج ملا آقا جان وقتی مرا دید همان گونه که به پشت خوابیده بود دست مرا گرفت و روی سینه اش گذاشت و گفت: نشد که شما فرزندان فاطمه زهرا (سلام الله علیها) چیزی بخواهید و به شما داده نشود. سید جان تو که سه حاجت برای خود خواستی می خواست لاقل برای من هم یک حاجت می خواستی سپس گفت: تو سه حاجت که یکی وضع مالی خوبی داشته باشی و دوم از آینده خوبی برخوردار شوی و سوم لکنت زبانت برطرف شود . همه اش را به تو دادند ولی من در سیمای تو یک خطر احساس می کنم و آن این است که تو شاه ظالم را دعا می کنی.

حکایاتی از عنایت سید الشهداء -ع - و حضرت ابوالفضل -ع

مرحوم حاج ملا آقا جان می فرمود:

در سفر کربلائی که چند سال قبل مشرف بودم و شبها در ایوان حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می خوابیدم و معمولا" اول شب به زیارت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) می رفتم، در یکی از شبها وقتی وارد صحن حضرت ابا الفضل (علیه السلام) شدم، دیدم دو نفر جوان مثل اینکه با هم نزاعی دارند و در مقابل حرم به طوری که ضریح دیده می شد ایستاده اند، یکی از آنها خواست کلامی بگوید که به زمین خورد و بیهوش شد. دومی هم فرار کرد.

مردم دور او که به زمین خورده بود جمع شدند و او را شناسائی کردند و گفتند: از فلان قبیله است، رئیس آن قبیله را خبر کردند آمد پیرمردی بود.

به او گفتم: او اشاره به قبر حضرت ابوالفضل (علیه السلام) نمود و می خواست چیزی بگوید که دیگر نتوانست و به زمین افتاد. رئیس قبیله گفت: او مورد غضب حضرت ابوالفضل (علیه السلام) واقع شده؛ زیرا بدنش کبود شده و استخوانهایش خرد گردیده است. او را ببرید به صحن حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) که اگر راه نجاتی داشته باشد از آنجا خواهد بود. دوستانش او را به دوش کشیدند و به صحن حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بردند.

دو شبانه روز در کنار یکی از غرفه ها به حال اغما افتاده بود، شب سوم که من هم نزدیک او می خوابیدم و منتظر بودم که امشب یا باید او از دنیا برود و یا از این وضع نجات پیدا کند؛ زیرا شخصی که مورد غضب واقع شده، بیشتر از سه شبانه روز زنده نمی ماند. ناگاه دیدم به خود تکانی داد و برخاست و نشست. افرادی که محافظ او بودند، از او پرسیدند: چه می خواهی؟

گفت: ریسمانی بیاورید و به پاهای من ببندید و مرا به طرف حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) بکشید. این کار را کردند در بین راه نزدیک صحن حضرت ابوالفضل (علیه السلام) درخواست کرد که فلان مبلغ را به فلانی بدهید. و همان مقدار هم تصدق از طرف من به فقراء اتفاق کنید.

دوستانش این عمل را تعهد کردند که انجام دهند سپس از در صحن دستور داد ریسمان را به گردنش ببندند و با حال تذلل عجیبی او را وارد حرم کردند.

وقتی مقابل ضریح حضرت ابوالفضل (علیه السلام) رسید، کلماتی به زبان عربی گفت که خلاصه اش این است:

آقا از تو توقع نبود که این گونه آبروی مرا ببری و مرا بین مردم مفتضح نمائی.

مضمون این شعر را می گفت:

من بد کنم و تو بد مکافات کنی-- پس فرق میان من و تو چیست بگو

در این موقع رئیس قبیله رسید و او را بوسید و ابراز خوشحالی کرد. مردم از اطرافش پراکنده نمی شدند و نسبت به او که دوباره مورد لطف حضرت ابوالفضل (علیه السلام) واقع شده بود، ابراز علاقه می نمودند.

من صبر کردم تا کاملا" دورش خلوت شود، به او گفتم: من از اول جریان تا پایان آن با تو بوده ام بعضی از قسمتهای سرگذشت تو را نفهمیده ام، مایلم برایم تعریف کنی.

گفت: آن جوان که با من وارد صحن شد مدتی بود از من مبلغی پول طلب داشت، آن شب زیاد اصرار می کرد که باید طلب مرا همین الان بپردازم، من ناراحت شدم به او گفتم: از من طلبی نداری.

گفت: به جان ابوالفضل (علیه السلام) قسم بخور، من بی حیائی کردم خواستم قسم بخورم که دیگر نفهمیدم چه شد تا امشب که درد و ناراحتی و فشار فوق العاده ای داشتم.

در همان عالم بیهوشی می دیدم که برای تشریفات عبور شخصی به حرم حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) مراسمی قایل می شوند ، سؤال کردم چه خبر است ؟ یکی از آنها گفت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به زیارت برادرش حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می آید.

من برای عذرخواهی خود را آماده می کردم که دیدم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) بالای سر من ایستاده و با ٹک پا به من می زند و می فرماید :

برخیز، به در خانه ای آمده ای که اگر جن و انس به آن متوسل شوند، محروم بر نمی گردند.

از همان جا سالم خوب شد و امیدوارم دیگر این گونه جسارت به مقام مقدس حضرت ابوالفضل (علیه السلام) نکنم.

همچنین از مرحوم حاج ملاآقا جان نقل شده :

وقتی در حرم مقدس حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) مشغول زیارت بودم، زن عربی که بلند بلند با حضرت صحبت می کرد، توجه مرا به خود جلب نمود، می گفت: من پسر را الان از تو می خواهم. سپس به نزدیک ضریح رفت و مثل آنکه کلامی شنید، گفت: چشم؛ و به طرف صحن حرکت کرد.

وقتی به در حرم رسید برگشت و رو به ضریح کرد و گفت: بعد نگوئی که من نگفتم! و از حرم بیرون شد.

من گوشه ای نشسته بودم و درباره اخلاص آن زن فکر می کردم، توجهی به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) کردم و از آن حضرت خواستم که حاجتش داده شود ساعتی نگذشت که آن زن با جوانی وارد حرم شد و به او گفت: برو از حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) تشکر کن.

او هم به نزدیک ضریح رفت و از حضرت حسین بن علی (علیه السلام) تشکر کرد. من به نزد آن جوان رفتم و از او سؤال کردم: جریان شما چیست؟

گفت: دو شب قبل دشمنانی که داشتم مرا به گروگان گرفته بودند و از قریه ای که دوازده کیلومتر تا کربلا راه است مرا به کربلا آوردند. در میان منزلی محبوسم کرده بودند و مرتب تهدید به قتل می نمودند تا یک ساعت قبل که ناگاه نگهبان منزل فوق العاده متوحش شد و نمی دانم چه دید که در خانه را باز کرده و فرار نمود.

من هم بدون ترس از منزل بیرون آمدم و تقریباً بی اختیار به طرف صحن حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) آمدم که دیدم مادرم در این گوشه صحن منتظر من است.

در این بین، آن پیرزن جلو آمد و گفت: وقتی پسر را سارقین بردند، من از قریه حرکت کردم و یک ساعت قبل به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) رسیدم و به نزد ضریح که ایستاده بودم و عرض حال می کردم، حضرت در جوابم فرمودند: بیرون از حرم در صحن می روی، فرزندان می آید.

من برگشتم و به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) گفتم: بعد نگوئی که من نگفتم!

وقتی وارد صحن شدم، چند دقیقه ای بیشتر نگذشت که دیدم پسر آمد، از او سؤال نکردم و بلافاصله او را به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) آوردم و به او گفتم: اول از حضرت حسین بن علی (علیه السلام) تشکر کن و بعد تصمیم داشتم از او موضوع را سؤال کنم که شما پرسیدید. و وقتی که او برای شما نقل کرد، من هم متوجه جریان شدم.

پس از نقل این قضیه مرحوم حاج ملا آقا جان به من گفت:

هر چه می توانی روحت را (با توسل به اهل بیت - ع) تقویت کن و صفای دل برای خود به وجود بیاور که کلید سعادت جز این چیزی نیست.

خاک مرقد مطهر امام رضا - ع - و شفای بیمار

آیت الله ابطحی نقل می کند :

یک روز مرحوم آقا جان فرمود : یکی از جوانان خوب زنجان مریض شده و پدرش توقع دارد من از او عیادت کنم، اگر مایلی با هم به عیادت او برویم؟

گفتم: مانعی ندارد .

به اتفاق به عیادت آن جوان رفتیم، حال او خیلی بد بود حاج ملا آقا جان را نشناخت و تقریباً در حال احتضار و جان کندن بود، حاج ملا آقا جان مقداری پدر و مادرش را تسلی داد و او را دعا کرد، وقتی از منزل آنها بیرون آمدم فوق العاده متأثر شده بودم.

گاهی هم با خودم فکر می کردم که لابد فردا صبح هم باید به تشییع جنازه او برویم.

در این بین مادر آن جوان هم از منزل بیرون آمد و گفت: حاج آقا، دکترها بچه ام را جواب کرده اند، دستم به دامنجان.

حاج ملا آقا جان رو به مادر آن جوان کرد و گفت: خوب می شود. من ابتدا فکر کردم برای تسلی دل مادرش این جمله را می گوید، ولی بعد به من رو کرد و گفت: علاوه بر آنکه ما جنازه او را تشییع نمی کنیم، فردا این جوان با پای خود به اتفاق مادرش به منزل ما می آیند.

صبح فردای آن شب تقریباً ساعت 8 بود که در زدند، من رفتم در را باز کردم، اول آنها را نشناختم از من سؤال کردند، حاج ملا آقا جان منزل هست؟ دیدم خود او صدا زد بفرمائید منتظر شما بودم.

آن جوان و مادرش وارد منزل شدند وقتی در کنار اتاق نشستند حاج ملا آقا جان به من رو کرد و گفت: اینها را می شناسی؟ گفتم: نه.

گفت: این همان جوان مریض دیشبی است، من از تعجب مبهوت شدم.

حاج ملا آقا جان به مادر آن جوان گفت: قضیه را نقل کن .

مادر آن جوان گفت: دیشب بعد از رفتن شما حال فرزندم خیلی بدتر شد، دیگر محتضر بود، حتی پاهایش حس نداشت نفسهای آخرش را می کشید، من بالای سر او نشسته بودم و گریه می کردم ناگهان چشمش را باز کرد و گفت:

مادرا! امام رضا (علیه السلام) می گویند: از خاک قبر ما نزد شما هست، چرا به آن استشفاء نمی کنی؟

و باز بیهوش افتاد. من یک مرتبه متوجه شدم که چند سال قبل که به مشهد مشرف بودم، مقداری خاک از جلو جاروی خدام برداشته

و در کاغذی پیچیده و به زنجان آورده و پشت آینه گذاشته ام، فوراً آن را برداشتم و بر بدن جوانم مالیدم، بحمدالله چنانکه می بینید شفا یافته است.

مجالس عنایتی

آیت الله ابطحی می گوید :

ایشان شبها معمولا" نماز مغرب و عشا را در یکی از مساجد زنجان پشت سر یکی از ائمه جماعت می خواند و به بقیه سفارش می کردند تا می توانید نماز را اول وقت و با جماعت بخوانید.

پس از نماز به روضه هایش که قبل از او دعوت کرده بودند می رفت.

شاید در آن مدتی که من در زنجان بودم، ماه محرم به طور متوسط هر شبی یک جلسه را به این گونه می گذراند که می گفت: یک مجلس در فلان محل الان دعوت شدم باید بروم وقتی دو نفری به آن مجلس می رفتیم می دیدیم صاحب مجلس با یک اخلاصی مجلس را ترتیب داده و مردم هم جمع شده اند. اما منبریشان نیامده یک مرتبه می دیدند که حاج ملا آقا جان وارد شد و اجازه گرفت و به منبر رفت.

صاحب مجلس مبهوت می شد که او از کجا متوجه شده که من الآن از امام زمان (علیه السلام) روضه خوانی طلب کردم و این موضوعی بود که خواص از مردم زنجان اطلاع داشتند و همه بر آن گواهند.

خوب یادم می آید که یک شب وارد این چنین مجلسی شدیم وقتی صاحب مجلس حاج ملا آقا جان را دید، قسم خورد همین چند دقیقه قبل به امام زمان (علیه السلام) متوسل شده بودم و گفتم: آقا یک روضه خوان برای من بفرست؛ که شما آمدید.

احترام به سادات

از قول شاگردان ایشان نقل شده است :

ایشان می گفت: روایت است که بر سادات نباید در راه رفتن مقدم شد.

وقتی سادات (ولو از نظر سن، خردسال بودند) وارد مجلسی می شدند ایشان به تمام قد در مقابلشان می ایستاد و می گفت:

در حدیث است که اگر کسی یکی از سادات را ببیند و در مقابل او نایستد و قیام تام نکند، خدا به دردی او را مبتلا می کند که دوا نداشته باشد.

او همیشه دو زانو می نشست و همیشه حتی در مسافرت و بین دوستان، آداب معاشرت را ترک نمی کرد.

گاهی که ما به او می گفتیم: شنیده ایم که گفته اند: بین دوستان آداب ساقط می شود. می فرمود:

من از این افراد که این مطالب را می گویند سؤال دارم و آن این است که آیا ادب، خوب است یا نه؟

حتماً" می گویند: ادب، چیز خوبی است. من در جواب می گویم: انسان چرا چیز خوبی را که دارد به دوستانش تقدیم نکند؟

زیارت ائمه معصومین - ع

حاج ملا آقا جان در تمام مشاهد مشرفه به ما توصیه می کرد که معتقد باشیم ائمه اطهار (علیهم السلام) زنده اند و سخنان ما را می شنوند و مبادا کوچکترین غفلتی از این موضوع بشود.

او بهترین زیارتها را 171#&؛ زیارت جامعه&؛ و 171#&؛ زیارت امین الله&؛ می دانست و می فرمود که اگر در حرما وقت بیشتری دارید زیارت جامعه را بخوانید و اگر فرصت زیادی ندارید زیارت امین الله را بخوانید.

همه روزه توصیه می کرد که زیارت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) را بخوانیم، بخصوص در حرماهای مقدسه؛ زیرا معتقد بود که آن حضرت بیشتر از همه جا در حرما احتمال دارد باشند.

بهترین زیارتها آن حضرت را 171#&؛ زیارت آل یاسین&؛ می دانست.

زیارت کربلای معلی

آیت الله ابطحی شرح سفر زیارتی خود همراه حاج ملا آقا جان را اینگونه بیان می کند :

قبل از رسیدن به کربلا ایشان از راننده درخواست کرد که ماشین را نگه دارد ، راننده، ماشین را نگه داشت، ایشان پیاده شدند و به ما هم گفتند: پیاده شوید، ما هم پیاده شدیم.

گفت:

از اینجا حرم کربلا است؛ زیرا چهار فرسخ در چهار فرسخ، مربوط به کربلا و حسین بن علی (علیه السلام) است. یعنی ملک آن حضرت است، حائر حسینی است.

سپس سجده شکر کرد و خاک آن زمین را بوسید و سوار ماشین شد. ما هم سوار شدیم. و دیگر حاج ملا آقا جان را از آنجا تا وقتی که در کربلا بود متبسم ندیدیم، یا محزون می نشست و یا گریه می کرد.

یک روز به ایشان گفتم: امروز رفتم کنار گودی قتلگاه خیلی متأثر شدم.

گفت:

در مدتی که در گذشته ساکن کربلا بودم و هر چند دفعه ای که به زیارت آمده ام، نتوانستم؛ یعنی دلم نیامده، حالم ایجاب نکرده که کنار گودی قتلگاه بروم، تو که فرزند آنهائی چگونه توانستی این کار را بکنی؟

فضایل مسجد کوفه

در روایات وارد شده که مسجد کوفه محل نماز پیامبران خدا است و محل نماز امام عصر (روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) خواهد شد.

در سفر عتبات که در خدمت ایشان بودیم، قبل از آنکه ما به اعمال مسجد کوفه بپردازیم حاج ملا آقا جان ما را در گوشه ای طرف راست مسجد نشانند و گفت: این مسجد برای نشستن افضل است و سپس مطالبی را برای آگاهی ما بیان کرد. او می گفت:

در این مسجد هزار پیغمبر و هزار وصی پیغمبر نماز خوانده اند.

و مسجد کوفه از مسجد الاقصی در بیت المقدس با فضیلت تر است.

او می گفت:

خواندن نماز در این مسجد، ثواب حج و عمره ای را دارد که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفته باشید.

او می گفت:

امام باقر (علیه السلام) فرموده :

#171; اگر مردم بدانند که مسجد کوفه چقدر ارزش دارد از شهرهای دور زاد و توشه برمی دارند و به زیارت این مسجد می آیند».

او می گفت:

اگر چشم برزخی شما باز می بود می دیدید که طرف چپ و راست این مسجد باغهایی است از باغهای بهشت و جلو و عقب آن، باغهایی است از باغهای بهشت و خود آن هم باغی است از باغهای بهشت.

و می دیدید که وقتی نماز در آن می خوانید در نامه اعمالتان به جای یک رکعت که خوانده اید اگر نماز واجب باشد هزار رکعت نوشته می شود و اگر نماز مستحبی باشد پانصد رکعت نوشته خواهد شد و می دیدید که ملائکه موظفند که اگر حتی شما عبادت و یا ذکر و یا تلاوت قرآن هم نکنید فقط به خاطر آنکه در آن نشسته اید برای شما در نامه اعمالتان عبادت بنویسند.

پس قدر بدانید و ضمناً متوجه باشید که امام زمانتان بیشتر اوقات در این مسجد بوده اند و جای پاهای مبارکشان در تمام مقامات این مسجد احساس می شود. و بکوشید با عشق و محبت به آن حضرت قدم در این مقامات بگذارید.

سپس از جا برخاست و در و دیوار و زمین مقامات مسجد کوفه را می بوسید و اشک می ریخت را می بوسید و اشک می ریخت و می گفت:

آقا جان ... قربان جای پایت، تو عزیز، اینجا قدم گذاشته ای، تو محبوب، اینجا نماز خوانده ای، قربانت گردم، فدایت شوم، صدای مناجات در این فضا طنین انداخته ای و به این سرزمین و مسجد آبرو داده.

دور او در کنار آن مقام مقدس ایستادیم قبل از آنکه آن مرحوم اعمال را شروع کند به ما گفت:

مسجد کوفه انسان ساز است، روزی این مسجد مقر زندگی و حکومت انسان کاملی چون علی بن ابیطالب (علیه السلام) بوده است. و روز دیگری هم مقر حکومت انسان دیگری به نام حجة بن الحسن (علیه السلام) خواهد بود.

اینجا را نگاه کنید حضرت ابراهیم (علیه السلام) با آن همه عظمتش برای خود جا گرفته و محلی را به عنوان مقام خود رحل اقامت انداخته. و هر شیعه ای که به اینجا می آید مستحب است در اینجا به یاد حضرت ابراهیم (علیه السلام) و عشقش و گذشتش و اطاعتش و عبادتش اعمالی انجام دهد و به این وسیله از خواب غفلت بیدار شود و مرحله یقظه را بگذراند.

آن محل دیگر را ملاحظه کنید مقام حضرت آدم (علیه السلام) است گفته اند که خدای تعالی در اینجا توبه حضرت آدم (علیه السلام) را قبول کرد.

در آنجا مرحله توبه را باید گذراند و به وسیله محمد و آل محمد (علیهم السلام) در خانه خدا باید توبه کند.

مقبره مختار ثقفی

در سفر عتبات، ایشان فرمودند:

فاتحه ای هم برای #171; مختار بن ابی عبیده ثقفی» بخوانیم، ما دانستیم که آن قبر مختار ثقفی است.

من از ایشان سؤال کردم که مختار چطور آدمی بود؟

فرمود که چون در دل محبت بعضی از دشمنان فاطمه زهراء (علیها السلام) را داشت، طبق امر الهی روز قیامت او را به جهنم می برند ولی حضرت سیدالشهداء (علیهم السلام) به منظور قدردانی از خدماتش او را شفاعت می کند.

ملائک روز و شب

خطیبی که در مراسم ترحیم ایشان سخنرانی می کرد بعد از اینکه دید اطرافیان می خواهند حاج ملا آقا جان را به او معرفی کنند در منبر گفت :

از شما تعجب است که می خواهید او را به من معرفی کنید، من خودم یک کرامت از او دیده ام که نقل آن شما را هم به عظمت روحی این مرد بزرگ بیشتر آشنا می کند.

شب جمعه ای که من و او در حرم حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بیتوته کرده بودیم، من منتظر اذان صبح بودم و ساعت دقیقی

هم نداشتیم، از حاج ملا آقا جان سؤال کردم: صبح شده یا نه؟
اشاره ای کرد و گفت: ببین ملائکه صبح پائین می آیند و ملائکه شب بالا می روند.
آن واعظ در منبر نگفت که من در آن موقع چه دیدم ولی قسم خورد و گفت: به خدا قسم می دید و می گفت: و وقتی دقت کردیم و
تفحص نمودیم متوجه شدیم که همان لحظه اذان صبح و طلوع فجر بوده است.

آخرین نامه

فرازی از آخرین نامه حاج ملا آقا جان خطاب به شاگردشان :
تو تنها فردی بودی که مرا تا حدی شناختی، اسرار مرا به نااهل نگو و فکر کن که #171; محمود؛ در دنیا نبوده است؛ مگر
آنکه مصلحتی در نقل آنها به نظرت برسد.
تا می توانی دست توسل از دامن مقدس حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه) برندار؛ زیرا تمام سعادت در همین موضوع خلاصه
می شود.

به معلمین و اساتید و علما بالأخص مراجع تقلید احترام بگذار؛ زیرا علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود:
#171; من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً"؛

یعنی: کسی که یک جمله از علم را به من تعلیم دهد مرا بنده خود کرده است.

به دروایش و متصوفه اعتماد نکن و حتی از علما و مراجعی که با آنها هم مذاق هستند بپرهیز.
و فراموش نکن که امام عسکری (علیه السلام) فرمود:

#171; علمائهم شرار خلق الله علی وجه الارض لأئهم یمیلون الی الفلسفه و التصوف؛

فلسفه قدیم آفت دین و دنیای تو است، اگر خواستی اطلاعاتی از فلسفه داشته باشی بیشتر از فلسفه جدید استفاده کن.

روش وهابیت را اگر چه به اسم تشییع جلوه کرده باشد، بزرگترین مخرب اعتقادات تو است از دوستی با معتمدین به مبانی آن بپرهیز.
و مرا از دعا فراموش نکن و برای من طلب مغفرت کن.

منبع : صالحین شیعه